

دیدگاه فرگه در مورد معنای محمول

سید محمد علی حجتی

استادیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

در بررسی معنای محمول سه نظر سهم در نظریه فرگه به چشم می خورد:

۱. نحوه معرفی نمایی مدلول مندرج در معنای عبارت است. پس معنای محمول مشتمل بر نحوه معرفی نمایی مفهوم، به عنوان مدلول محمول، است.
۲. معنای محمول اشباع نشده است.
۳. معنای محمول جزئی از معنای جمله ای است که در آن واقع شده است.

در بررسی مهمترین تفاسیر پیرامون معنای محمول در نظریه فرگه، مشخص شد که هر تفسیر لا اقل یکی از نظرات فوق را مخدوش می کند. دامت و کلمنت نیز تفاسیر خاصی را از غیر اشباع بودن معنای محمول ارائه می دهند که هر دو با ظاهر کلام فرگه ناسازگار است. در مجموع به نظر می رسد نمی توان تبیین مناسبی در این زمینه ارائه داد به طوری که با هر سه نظر مذکور سازگار باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کلیدواژه‌ها: فرگه، معنی، محمول، مفهوم، اشباع نشده.

۱- مقدمه

اگر در نظریه فرگه عبارات، معنای عبارات و مدلول عبارات را به دو نحو اشباع شده و اشباع نشده تقسیم کنیم، آنچه که فرگه تقریباً نادیده گرفته است بحث در مورد معنای عبارات اشباع نشده است. از جمله این عبارات، محمول در جمله خبری است. مسأله ای که در این مقاله مطرح است آن است که آیا تبیین مناسبی از معنای محمول در نظریه فرگه شارحان آثار وی ارائه داده اند؟ به نظر



ما هر کدام از مهمترین تفاسیر در این زمینه با مشکلاتی روبه‌رو است و شاید به طور کلی نتوان تبیین مناسبی در مورد معنای محمول در نظریه فرگه ارائه داد.

۱-۱ - ملاحظات مقدماتی

فرگه در نظام منطقی خود عبارات را به اشباع شده و اشباع نشده^۱ تقسیم کرده، آنها را به ترتیب «اسم خاص»^۲ و «عبارت تابعی»^۳ می‌نامد [۱]. عبارت تابعی لفظی است که لااقل یک موضع خالی در آن وجود دارد، مانند «پایتخت ()» و به همین دلیل اشباع نشده است و هنگامی که در آن موضع خالی لفظی که اشباع شده است قرار گیرد، آنچه که حاصل می‌شود یک عبارت اشباع شده است، یعنی بنا به نظر فرگه یک اسم خاص. مثلاً اگر عبارت تابعی فوق بالفظ «ایران» پر شود خواهیم داشت: «پایتخت ایران». این عبارت دیگر جای خالی ندارد و از نظر فرگه اسم خاص محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر، تهران می‌تواند لااقل با دو نام نامیده شود: «تهران» و «پایتخت ایران» و از نظر فرگه هر دو عبارت، اسم خاصند.

یک عبارت تابعی ممکن است بیش از یک موضع خالی داشته باشد و به علت اینکه ممکن است این مواضع با الفاظ مختلفی پر گردند بهتر آن است که در نشان دادن چنین عبارات تابعی از حروف مختلف آخر الفبای انگلیسی استفاده گردد، مانند «X کوچکتر از Y است»، «X بین Y و Z است» و.... بدین ترتیب عبارات تابعی یک موضعی، دو موضعی و... به دست می‌آید.

حال در نظریه دلالت فرگه، متناظر با اسم خاص و کلمه تابعی، مدلول^۴ آنها نیز اشباع شده و اشباع نشده بوده و فرگه آنها را به ترتیب شیء^۵ و تابع می‌نامد [۱]. پس اسم خاص بر یک شیء



1. (Un)saturated
2. Proper name
3. Function expression
4. Referent
5. Object

منحصر به فرد دلالت دارد و عبارت تابعی نیز بر یک تابع. مثلاً ارسطو مدلول «ارسطو» و سعیدی مدلول «نویسنده گلستان» و پایتخت X مدلول «پایتخت X» است. جای خالی در تابع با شناسه^۱ پر می‌گردد. بدین ترتیب آن تابع اشباع شده مقداری پیدا می‌کند و در واقع آن مقدار، یک شیء خواهد بود. مثلاً اگر تابع پایتخت X با شناسه ایران پر شود، خواهیم داشت پایتخت ایران، یعنی تهران و اگر با عراق پر شود خواهیم داشت پایتخت عراق، یعنی بغداد، و تهران و بغداد نیز، در نظریه فرگه شیء محسوب می‌شوند. پس تابع در این مثال تناظری است بین کشورها و پایتخت آنها، کشورها تشکیل دهنده شناسه آن تابعند و پایتختها مقادیری که آن تابع پس از اشباع شدن پیدا می‌کند.

در نظریه فرگه جمله خبری عبارتی اشباع شده است و نوعی اسم خاص محسوب می‌شود. مدلول جمله خبری یکی از دو شیء صادق و کاذب است^[۲]. شیء در نظریه فرگه منحصر به اشیاء فیزیکی نیست و اشیاء انتزاعی را نیز شامل می‌شود. بدین ترتیب، به نظر فرگه، جمله «تهران پایتخت ایران است» اسم خاص بوده و بر صادق دلالت دارد، و جمله «تهران پایتخت عراق است» نیز اسم خاص بوده و بر کاذب دلالت دارد. همچنین فرگه عبارت تابعی را که با اشباع شدن به جمله خبری تبدیل شود «محمول»^۳ و مدلول آن را «مفهوم»^۴ می‌نامد^[۳].

از سوی دیگر، متناظر با قلمرو زبان و قلمرو مدلول الفاظ، فرگه از قلمرو سومی صحبت می‌کند که آن را قلمرو معنی^۵ می‌نامد. هر عبارتی که از نظر دستور زبان تشکیل^۶ باشد بیانگر معنایی است. این معنا خبری از جنبه ای از جوانب مدلول آن لفظ ارائه می‌دهد و در واقع شامل نحوه ای از معرفی^۷ مدلول است^[۴]. مثلاً هر یک از عبارات ذیل اگر چه بر مدلول واحدی دلالت دارد، یعنی

1. Argument
2. True , False
3. Predicate
4. Concept
5. Sense
6. Well-formed
7. Mode of presentaion of referent



سعدي، اما با معانی مختلف: «نویسنده گلستان»، «نویسنده بوستان»، «مشهورترین شاعر شیرازی قرن هفتم هجری قمری». به نظر فرگه اسم خاص «ارسطو» نیز دارای معنی است و معنای آن می‌تواند هر یک (یا مجموعه‌ای) از توصیفهای معینی باشد که معرفی کننده ارسطو است [۴].

از سوی دیگر، فرگه بحث اشباع شدگی را نیز در مورد قلمرو معنی جاری می‌داند و متناظر با عبارات اشباع شده و اشباع نشده معانی آنها را اشباع شده و اشباع نشده می‌داند:

«... تمامی اجزاء یک جمله نمی‌توانند کامل باشند. لااقل یکی از آنها باید «اشباع نشده» یا معمولی باشد. در غیر این صورت آن اجزاء نمی‌توانند با یکدیگر ترکیب شوند. مثلاً معنای عبارت «عدد ۲» با معنای عبارت «مفهوم عدد اول» بدون وجود یک اتصال نمی‌تواند ترکیب شود. چنین اتصالی را در جمله «عدد ۲ تحت مفهوم عدد اول است» ملاحظه می‌کنیم، آن اتصال در کلمات «... تحت ... است» قرار دارد، کلماتی که از دو طریق لازم است کامل شوند - به وسیله یک موضوع و یک متمم - و صرفاً به لحاظ «اشباع نشده» بودن معنای این گونه عبارات است که آنها می‌توانند به عنوان اتصال عمل کنند. فقط وقتی که از آن دو طریق اشباع شوند می‌توانیم یک معنای کامل داشته باشیم» [۳].

از نظر فرگه عبارات «عدد ۲» و «مفهوم عدد اول» اشباع شده بوده و معنای آنها نیز اشباع شده است^۱. لذا آن معانی نمی‌توانند با هم تألیف شده معنای دیگری را به عنوان معنای جمله‌ای که از آن دو عبارت تشکیل شده است به دست دهند؛ زیرا تألیف دو معنا وقتی میسر است که یکی اشباع نشده و دیگری اشباع کننده آن باشد. بنابراین، به عقیده فرگه در اینجا باید عبارت اشباع نشده‌ای، یعنی یک عبارت تابعی (یک نسبت دو موضعی) به کمک آن دو عبارت آمده تا به لحاظ معنای اشباع نشده‌ای که دارد بتواند با معنای عبارات سابق تألیف شده، در کل معنای واحدی را به عنوان معنای یک جمله خبری ارائه دهند. مثلاً آن عبارت می‌تواند «x تحت y است» باشد. در این حالت

۱. این عبارات با اادات تعریف the شروع می‌شوند: the number 2, the concept prime number و در نظام فرگه اسم خاص محسوب می‌شوند.



وقتی جای X و Y عبارات مذکور قرار گیرد، جمله «عدد ۲ تحت مفهوم عدد اول است» به دست می‌آید که بیانگر معنای کامل، واحد و اشباع شده‌ای است (فرگه معنای جمله خبری را «اندیشه» می‌نامد [۵] ولی ممکن است گاه برای درک بهتر خواننده، ما از آن به «معنای جمله» تعبیر کنیم).

فرگه اگرچه در مورد معنا و مدلول اسم خاص و جمله خبری در مواضع متعدد سخن گفته و توضیحاتی داده است، توضیح چندانی در مورد معنای عبارت تابعی و معنای محمول ارائه نداده است. همین امر باعث شده است که شارحان آثار وی تفاسیر متعددی از معنای محمول ارائه دهند. مادر اینجا به ارزیابی مهمترین تفاسیر در این مورد می‌پردازیم.

تفسیر اول: معنای محمول همان مدلول محمول (مفهوم) است

از جمله افرادی که تفسیر اول را پذیرفته‌اند ویلیام مارشال [۶] و رینهارد گراسمان [۷] هستند. مارشال دلیل خاصی را ذکر نمی‌کند، اما گراسمان می‌گوید فقط توصیفها معنا دارند و توصیفها اشیاء را معرفی می‌کنند در حالی که مفهوم از شیء متمایز است. پس برای محمول نمی‌توان توصیفی که بیانگر معنای آن است ارائه داد.

استدلال گراسمان مخدوش است، زیرا فقط توصیفها نیستند که بیانگر معنایند، مثلاً یک جمله خبری معنایی را بیان می‌کند، در حالی که آن معنا اصطلاحاً توصیف نامیده نمی‌شود. از سوی دیگر، اگرچه ممکن است به لحاظ عدم تصریح فرگه در آثاری که در زمان حیاتش منتشر شد در خصوص وجود معنا برای محمول اندکی تردید وجود داشته باشد، با توجه به بعضی از آثار منتشر شده پس از مرگش جای هیچ شکّی در قبول معنا برای محمول باقی نمی‌ماند. وی در آغاز ملاحظاتی چند پیرامون معنی و مدلول چنین می‌گوید:

«در مقاله‌ای (پیرامون معنی و مدلول) بین معنی و مدلول در مورد اسامی خاص (یا کلمات مفرد) تمایز قائل شدم. همان تمایز نیز می‌تواند در مورد محمولها مطرح شود... به عنوان یک قاعده هر محمول و اسم خاص مدلول و معنی دارد [۸]. (نظیر مطلب مذکور در بعضی دیگر از آثار فرگه نیز آمده است [۹]).»

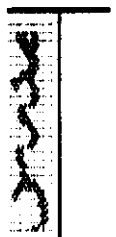


اگرچه در دنباله بحث، فرگه متأسفانه مثالی را برای معنای محمول ارائه نمی‌دهد، بیان وی در خصوص تمایز مدلول و معنا برای محمولها کاملاً واضح است.

تفسیر دوم: معنای محمول یک تابع است

تفسیر دوم شایعترین قول در بین مفسرین آثار فرگه است. افرادی نظیر فرث [۱۰]، گیچ [۱۱]، کری [۱۲]، کلاج [۱۳]، بیکر و هکر [۱۴] از جمله طرفداران این تفسیرند. بر طبق این تفسیر، معنای یک محمول عبارت از تابعی است از معنای اسم خاصی که آن محمول را اشباع می‌کند به معنای جمله‌ای که بدین ترتیب به دست می‌آید. مثلاً، اگر محمول «X یک فیلسوف است» با نام «ارسطو» اشباع شود و جمله «ارسطو یک فیلسوف است» به دست آید و فرض کنیم معنای «ارسطو» عبارت باشد از مشهورترین شاگرد افلاطون، در این صورت معنای عبارت محمولی «X یک فیلسوف است» تابعی خواهد بود از معنای «ارسطو»، یعنی تابعی است از مشهورترین شاگرد افلاطون، به معنای جمله مذکور: مشهورترین شاگرد افلاطون یک فیلسوف است.

در منطق فرگه، از خصوصیات اصلی تابع، اشباع ناشده بودن آن است. پس طبق تفسیر فوق معنای یک محمول مانند خود محمول و نیز مدلول آن اشباع ناشده بوده و از حیث اشباع شدگی (یا اشباع ناشدگی) تناظر دقیقی بین قلمرو زبان، معنی و مدلول وجود خواهد داشت، به این بیان که هر لفظی که اشباع شده (ناشده) است معنا و مدلول آن نیز اشباع شده (ناشده) است و برعکس. اگر معنا یا مدلولی اشباع شده (ناشده) باشد، عبارتی در زبان که بر آن مدلول دلالت دارد یا آن معنا را بیان می‌کند نیز اشباع شده (ناشده) خواهد بود. قبلاً سخن فرگه را در مورد اشباع نبودن معنای عبارات تابعی و نیز اشباع بودن معنای اسم خاص و جمله ملاحظه کردیم^۱. در اینجا مناسب است به بعضی از مواردی که فرگه اشباع بودن یا اشباع نبودن عبارات و مدلولها را مطرح کرده است اشاره کنیم.



«... شیء هر آن چیزی است که تابع نیست، به طوری که در عبارتی که بیانگر آن است هیچ جای خالی وجود ندارد» [۱].

«لفظ یک تابع «اشباع ناشده» است، نیاز به کامل شدن به وسیله یک رقم دارد، رقمی که آن را نشانه شناسه می نامیم» [۱۵].

اگر چه در این نقل قول، فرگه به توابع در ریاضیات پرداخته است، نظریه اش را به سایر موارد و زبان طبیعی نیز تعمیم می دهد.

«منظورم از قابلیت اسناد مفاهیم، نوعی خاص از نیاز به کامل شدن است، [یعنی همان] «اشباع ناشدگی» که به عنوان ویژگی اساسی یک تابع در مقاله تابع و مفهوم ذکر کردم» [۲].

در میان افرادی که از نظریه تابع بودن معنای محمول را انتقاد کرده اند مایکل دامت چهره شاخصی است و در میان انتقادهای وی دو انتقاد چشمگیرتر است:

الف) فرگه در موارد متعددی چنین مطرح کرده است که معنای یک جمله متشکل است از معنای اجزاء جمله و رابطه معنای جمله و اجزاء را کل - جزء محسوب کرده است نه تابع - شناسه. مثلا می توان به این موارد اشاره کرد:

معنای لفظ «۳» و لفظ «+» و لفظ «۵» از اجزاء معنای عبارت «۳+۵» هستند [۱۶].

'جالب است که زبان چه کارهایی می کند. با تعداد محدودی اصوات و ترکیب آنها زبان قادر است تعداد بسیار زیادی از معانی جمله ها را بیان کند، از جمله آن معانی که تاکنون کسی آنها را درک یا بیان نکرده است. چه چیزی این دستاورد را ممکن می سازد؟ این واقعیت که معانی جمله ها از قطعات مجزائی ساخته شده اند و این قطعات متناظرند با گروههایی اصواتی که از آنها جمله ای که بیانگر آن معناست ساخته می شود، به طوری که ساخته شدن آن جمله از اجزایش متناظر است با ساخته شدن معنای آن جمله از اجزایش' [۱۷].

حال اشکالی که دامت مطرح می کند آن است که اگر رابطه معنای جمله با معنای محمول و معنای اسم خاصی که در جمله مورد نظر به کار رفته است به ترتیب در قالب مقدار تابع، تابع و شناسه باشد، در این صورت نمی توان معنای محمول و اسم خاص را به عنوان اجزائی از معنای جمله محسوب کرد (آن طور که در نقل قول مذکور آمده است)؛ زیرا تابع و شناسه از اجزاء مقدار

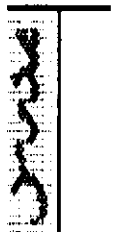


تابع نیستند. مثلاً اگر تابع «پایتخت X» را در نظر بگیریم و بجای X کشور سوئد را قرار دهیم تابع اشباع شده و خواهیم داشت «پایتخت سوئد». مقدار این تابع با این شناسه می‌شود شهر استکهلم اما نمی‌توان گفت کشور سوئد جزئی از شهر استکهلم است و شخص فرگه به همین مسأله تصریح کرده است [۱۸]. البته ناگفته نماند در صفحه ۶۵ از مقاله «پیرامون معنی و مدلول» در بحث از مدلول، فرگه اشاره دارد که مدلول یک عبارت مرکب، ترکیبی است از مدلول اجزایش، اما بعد از این حرف بر می‌گردد و ضمن بیان مثالی که گذشت (در مورد سوئد و استکهلم) تحلیل تابع - شناسه را در مورد رابطه مدلول یک عبارت مرکب نسبت به اجزایش ارائه می‌دهد، هر چند در همان مقاله اول نیز تأکید می‌کند که منظور خاصی از به کار بردن لفظ «جزء» دارد.

در پاسخ به دامت، گیج چنین مطرح می‌کند [۱۱] که گفتار فرگه مبنی بر رابطه کل - جزء در مورد معنای یک جمله و معنای اجزاء جمله نباید جدی تلقی شود، مانند آنچه که فرگه در مورد مدلول جمله و مدلول اجزاء جمله گفته است. فرگه به اشتباه فکر می‌کرد که رابطه مدلول کل و اجزاء جمله رابطه کل - جزء است و صادق و کاذب که مدلول جمله خبری محسوب می‌شوند متشکلند از مدلول اجزاء جمله، اما بعد از اشتباه خود برگشت و رابطه تابع - شناسه را مطرح کرد، به این صورت که اجزاء یک جمله خبری منطقیاً به گونه تابع - شناسه اند و مدلول کل جمله مقدار آن تابع خواهد بود وقتی که باشیئی به عنوان شناسه اشباع شود. آنگاه گیج همین مطلب را در مورد رابطه معنای جمله با معنای اجزاء جمله تعمیم می‌دهد. اما باید گفت پاسخ گیج قانع کننده نیست، زیرا در آنجائی که فرگه از نظر اولیه خودش در مورد مدلول بر می‌گردد مجدداً به صراحت رابطه کل - جزء را در مورد معنای جمله و اجزایش تکرار می‌کند:

«می‌توانیم جمله را طرخی از معنای جمله بدانیم: متناظر با رابطه کل - جزء در مورد معنای جمله و اجزاء جمله، درست همان رابطه در مورد جمله و اجزاء جمله برقرار است. در قلمرو مدلول مطلب متفاوت است. نمی‌توانیم سوئد را جزئی از پایتخت سوئد محسوب کنیم» [۱۸].

ب) اشکال دیگری که دامت بر نظر گیج مطرح می‌کند [۱۹] این است که بر طبق این نظر معلوم نیست چگونه معنای یک جمله را می‌توان درک کرد، زیرا بنا به نظر گیج مثلاً در مورد جمله «زمین می‌چرخد» شخص باید اول معنای «زمین» و معنای «X می‌چرخد» را بداند تا با ترکیب آن دو بتواند



معنای جمله را درک کند. اما از سوی دیگر، این شخص وقتی معنای « X می چرخد» را می فهمد که بداند در صورت اشباع شدن با معنای اسم خاص زمین چه معنای کاملی از بین بینهایت معانی کامل به عنوان مقدار تابعی که اشباع نشده بوده و معنی محمول X می چرخد است محسوب خواهد شد و این دور و مصادره به مطلوب است، یعنی قبل از آنکه شخص با کمک معانی اجزاء جمله بتواند معنای جمله را بفهمد باید معنای آن جمله را به عنوان مقدار برای تابعی که به عنوان معنای محمول تلقی می شود بداند.

آنتونی دیلر^۱ در دفاع از تابع بودن معنای محمول به پاسخگویی به انتقاد دوم دامت پرداخته است [۲۰]. وی می گوید تابع دو تفسیر دارد. بنا به یک تفسیر مجموعه کاملی از زوجهایی مرتب است^۲. مثلاً تابع « X^2 » عبارت است از مجموعه $(۱,۱)$ ، $(۲,۴)$ ، $(۳,۹)$ ، ... که عدد اول شناسه و عدد دوم مقدار تابع است. بنا به این تفسیر، انتقاد دامت وارد است و برای شناخت تابع لازم است از قبل مقادیر تابع شناخته شده باشند. اما دیلر معتقد است تابع، تفسیر دیگری نیز دارد که عبارت است از اینکه یک روش^۳ و طریق باشد. بر اساس این تفسیر کافی است که شناسه معلوم باشد. آنگاه با استفاده از روش مورد نظر - تابع مورد نظر - می توان بدون آنکه از پیش مقدار تابع را دانست آن مقدار را به دست آورد. مثلاً بنا به تفسیر دوم تابع مورد بحث خواهد بود از ضرب عددی در خودش. لذا در این روش کافی است عددی داده شود تا با ضرب در خود توان دوم آن - یعنی مقدار تابع - به دست آید. حال به عقیده دیلر اگر در بحث فرگه تابع را به عنوان یک روش برای به دست آوردن مقدار تابع لحاظ کنیم لازم نیست چنانکه دامت مطرح کرده است شخص از قبل مقدار تابع را - که در اینجا معنای کامل جمله است - بداند.

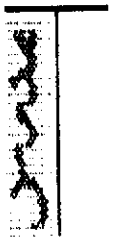
کلمنت معتقد است [۲۱] آنچه که دیلر به آن پرداخته است آن است که ببینیم شخص فرگه از تابع چه برداشتی دارد. به نظر کلمنت اگر چه تابع از نظر فرگه به طور دقیق مطابق هیچ یک از دو

1. Antoni Diller
2. Exhaustive set of ordered couples
3. Procedure



تفسیر فوق نیست، به طور نسبی با تفسیر اول قرابت بیشتری دارد. وی در توضیح سخن خود می‌گوید مجموعه کامل از زوجهای مرتب در نظریه فرگه تابع محسوب نمی‌شود (البته وی دلیل نمی‌آورد ولی می‌توان گفت به علت آنکه مجموعه در منطق فرگه شیء محسوب می‌شود نمی‌تواند مدلول یک عبارت تابعی باشد) اما آن مجموعه را می‌توان همان چیزی دانست که بنا به تعبیر فرگه طیف مقادیر^۱ تابعند. (فرگه مجموعه زوجهای مرتبی که در هر زوج اولین عضو آن شناسه و دومین عضو آن مقدار تابع است به عنوان «طیف مقادیر» آن تابع محسوب می‌کند [۲]. کلمنت اضافه می‌کند، به نظر فرگه دو تابع تا آنجایی که طیف مقادیر یکسانی داشته باشند با یکدیگر متفاوت نیستند. مثلاً دو تابع « $x^2 - 4x$ » و « $x(x-4)$ » به ازای هر مقدار برای x مقدار مساوی دارند؛ لذا طیف مقادیر یکسانی دارند و از این حیث دو تابع نیز، بنا به برداشت کلمنت از فرگه، تفاوتی ندارند. اما در همین مثال ملاحظه می‌کنیم که در دو تابع از دو روش مختلف برای حصول مقدار تابع استفاده شده است. پس قول دیلر مبنی بر اینکه در نظریه فرگه تفسیر تابع به عنوان راه و روشی برای حصول مقدار تابع است چندان مقرون به صواب نیست؛ زیرا در اینجا، بنا به نظر کلمنت، با وجود تفاوت نداشتن دو تابع روش حصول مقادیر آنها متفاوت است.

به نظر ما اگر چه ادعای کلمنت مبنی بر اینکه تابع در نظریه فرگه همان روش و قاعده نیست، درست است و در واقع فرگه تعریفی منطقی از تابع ارائه نمی‌دهد و آن را نشدنی محسوب می‌کند زیرا شیء و تابع اجزاء منطقی ندارند تا به وسیله آنها تعریف گردند و فرگه فقط با بیان مثالهای متعدد آنها را توضیح داده و خصوصیت اصلی تابع را غیر اشباع بودن می‌داند، در عین حال از آثار فرگه دلیلی کافی برای انتقاد کلمنت بر دیلر نمی‌یابیم. وی در مثالی که ذکر می‌کند [۲۱] می‌گوید از نظر فرگه دو محمول « x قلب دارد» و « x کلیه دارد» یک مدلول دارند، یعنی بر یک مفهوم دلالت می‌کنند اگر چه دارای دو معنای متفاوتند. منبع مورد استفاده کلمنت در این خصوص مجموعه آثار پس از مرگ فرگه است. اما با رجوع به این منبع ملاحظه می‌کنیم که دو مثالی که برای محمول ذکر



کرده در آنجا نیست و به جای آنها از این مثالها استفاده شده است « $x^2 = 1$ » و « $(x+1)^2 = 2(x+1)$ »^۱. بحث فرگه در آنجا [۸] این است که وقتی بین این عبارات تابعی تساوی برقرار می‌کنیم در واقع تساوی بین طیف مقادیر آنها برقرار می‌شود نه بین دو تابع (یا دو مفهوم) زیرا خود تساوی (=) یک نسبت دو موضعی است و از توابع مرتبه اول^۲ محسوب می‌شود که باید با دو شیء اشباع گردیده باد و مفهوم. لذا در طرفین تساوی اشکال ندارد که طیف مقادیر دو تابع برقرار گیرد، زیرا همان طور که ذکر شد، طیف مقادیر از نظر فرگه مجموعه است و مجموعه‌ها در منطق فرگه شیء محسوب می‌شوند، مانند این سخن را در بعضی دیگر از آثار فرگه نیز ملاحظه می‌کنیم:

«اگر چنین بنویسیم: $x^2 - 4x = x(x - 4)$ در این صورت تابعی را مساوی تابعی دیگر قرار نداده‌ایم، بلکه صرفاً مقادیر یکی را مساوی مقادیر دیگری قرار داده‌ایم و استنباطمان از این تساوی آن است که برای هر مقدار که جایگزین متغیر شود تساوی برقرار است و بدین طریق اعلام کرده‌ایم که تساوی مذکور همیشه برقرار است [حکم کلی است]» [۱].

بنابراین، در مورد مثالی که کلمنت آورد باید گفت منظور آن است که هر موجودی که قلب دارد کلیه هم دارد و به عبارت دیگر آن دو مفهوم مصادیق یکسانی دارند، نه اینکه دقیقاً تساوی بین دو مفهوم برقرار باشد.

اشکال دیگری که به تفسیر تابع بودن معنای محمول می‌توان وارد کرد این است که اگر معنای محمول یک تابع باشد معلوم نیست چگونه می‌تواند مشتمل بر نحوه‌ای از معرفی نمایی نسبت به مفهوم، که مدلول محمول است، باشد. توضیح مطلب چنین است که به نظر می‌رسد نحوه معرفی نمایی در ارتباط با ساختار منطقی معنای یک عبارت است. مثلاً اگر معنای اسم خاص «سعدی» را عبارت بدانیم از «نویسنده گلستان» در این صورت توصیف معین «نویسنده گلستان» ساختار تابع - شناسه دارد بدین بیان که می‌توان آن را به دو قسمت تقسیم کرد: قسمت تابع یعنی «نویسنده

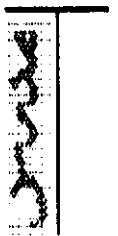
۱. در تعامسی که از طریق اینترنت با کلمنت گرفتم پذیرفت که مثالها در آن منبع نیست، ولی تأکید کرد که در مثال مناقشه نیست و هر مثالی را می‌توان به جای آنها مطرح کرد.

2. First order function



X «و قسمت شناسه یعنی «گلستان». حال اگر تابع «نویسنده» به وسیله گلستان اشباع شود آن توصیف معین سعدی را معرفی می‌کند و اگر مثلاً با مثنوی اشباع شود توصیف «نویسنده مثنوی» مولوی را معرفی می‌کند و در نتیجه توصیف مذکور می‌تواند معنای اسم خاص «مولوی» باشد. بنابراین، می‌توان گفت در این حالت معنای اسامی «سعدی» و «مولوی» ساختار تابع-شناسه دارد که این ساختار ارائه دهنده نحوه‌ای از معرفی نمایی نسبت به سعدی و مولوی است. پس در مجموع می‌توان ساختار منطقی معنای اسامی خاص را عبارت دانست از تابعی از شیء به شیء، مثلاً در مثالهای فوق تابع از گلستان به سعدی و از مثنوی به مولوی. به همین گونه می‌توان ساختار تابعی را در مورد معنای جمله خبری تشخیص داد. مثلاً معنای جمله «سعدی یک شاعر است» مشتمل است بر تابعی از شیء به ارزش صدق که در اینجا تابع مورد نظر عبارت است از «X یک شاعر است». ملاحظه می‌کنیم که هم در مورد معنای اسامی خاص و هم معنای جمله‌های خبری ساختار منطقی مذکور به گونه تابع-شناسه بوده و با اشباع شدن تابع مورد نظر، مدلول مورد نظر به عنوان مقدار آن تابع به دست آمده و در واقع معرفی می‌گردد.

حال در مورد محمول، اگر معنای آن را یک تابع بدانیم، از یک سو این تابع بنا به تفسیری که گذشت تابعی از معنای اسم خاص است به معنای جمله و از سوی دیگر باید مشتمل بر نحوه‌ای از معرفی نمایی مفهوم که مدلول محمول است باشد. اگر این نحوه معرفی نمایی اشاره به ساختار منطقی معنای محمول داشته باشد، در این صورت به علت اینکه معنای محمول بنا به فرض، خود یک تابع است از معنای اسم خاص به معنای جمله، پس باید ساختار تابعی دیگری داشته باشد که با اشباع شدنش مفهوم را معرفی نماید، یعنی مفهوم را به عنوان مقدار تابع داشته باشد. اما از سوی دیگر، در نظریه فرکه، مفهوم نیز تابعی اشباع نشده است، لذا تناقضی که به وجود می‌آید این است که تابع مورد نظر از یک سو باید اشباع شود تا جنبه معرفی نمایی داشته باشد و از سوی دیگر نباید اشباع شود، زیرا مقداری که به دست می‌دهد اشباع نشده است. بنابراین، بدین گونه نمی‌توان توجیهی مناسب برای اندراج نحوه معرفی نمایی مدلول در مورد معنای محمول ارائه داد.



نظر دامت

تفسیر دامت از وجود شناسی فرگه آن است که هر هویتی یا تابع است یا شئیء. چون دامت تابع بودن معنای محمول را رد می‌کند، پس معتقد می‌شود که معنای محمول به نحوی شئیء است [۲۲]. دامت برای توجیه سخن خود می‌گوید می‌توان به معنای یک محمول، مثلاً A، با چنین عبارتی رجوع کرد «معنای محمول 'A'». در نظریه فرگه این عبارت به علت اینکه با ادات تعریف آغاز شده یک اسم خاص محسوب می‌شود و بر شئیء دلالت دارد. البته دامت متوجه است که در بسیاری از مواضع فرگه به ناتمام بودن معنای محمول اشاره کرده است و این با شئیء بودن آن سازگاری ندارد؛ لذا در صدد است معنای خاصی را از ناتمام بودن در این حالت ارائه دهد که ضروری به شئیء بودن معنای محمول وارد نیاید. به نظر وی ناتمام بودن در این حالت به این معناست که آن معنا متناسب است با محمول که خود ناتمام است. به عبارت دیگر، اینکه بدانیم محمول اشباع نشده بوده و بر مفهوم دلالت دارد خود این مطلب معنای محمول را تشکیل می‌دهد، یعنی ناتمام بودن معنای محمول در این حالت درک این است که محمول ناتمام (یا اشباع نشده) است [۲۲]. اما می‌توان ایراداتی را بر دیدگاه دامت وارد کرد.

اگر مدلول محمول 'A' را با این عبارت «مدلول محمول 'A'» مورد اشاره قرار دهیم، درست شبیه کاری که دامت در مورد معنای محمول انجام داد، بر اساس نظر دامت باید آن مدلول یک شئیء باشد، زیرا عبارت فوق، که با ادات تعریف شروع می‌شود، در نظریه فرگه اسم خاص محسوب شده و بر شئیء دلالت دارد. در حالی که فرگه مدلول محمول را مفهوم گرفته و آن را متمایز از شئیء می‌داند.

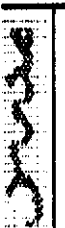
اشکال دیگر بر دیدگاه دامت آن است که ناتمام بودن معنای محمول را به نحوی منبعث یا مشتق از ناتمام بودن خود محمول فرض کرده است. در حالی که به نظر می‌رسد در آثار فرگه اشباع

1. The sense of predicate "A"
2. Incomplete



نبودن معنا و عبارت به موازات یکدیگرند و یکی بر دیگری تقدم ندارد، بلکه در بعضی مواضع امر بر عکس است. مثلاً فرگه در مورد ادات ربط عطف، یعنی «و»، که نوعی تابع (یا نسبت) دو موضعی محسوب می‌شود چنین می‌گوید که اشباع نبودن معنای آن ادات سرایت می‌کند به عبارتی که بر آن ادات دلالت دارد [۲۲]. از سوی دیگر، مطلب عجیبی که از دامت ملاحظه می‌کنیم آن است که تفسیر دیگری از معنای محمول در جمله‌های گرایشی (یا گرایشهای گزاره‌ای) مطرح می‌کند، جمله‌هایی نظیر: علی معتقد است (باور دارد، گمان می‌کند، خیال می‌کند، ...) که در این حالت دامت هم‌رأی گنج می‌شود و می‌گوید به علت اینکه جمله‌ای که بعد از فعل گرایشی می‌آید بیانگر معنای واحدی است، وحدت معنا وقتی میسر است که محمول آن جمله معنای اشباع نشده‌ای داشته باشد، یعنی تابعی باشد از معنای اسم خاص به معنای جمله [۱۹]. علت چنین تفسیری از دامت آن است که بنا به عقیده فرگه در متنهای گرایشی مدلول مستقیم کلمات مورد ارجاع قرار نمی‌گیرند، بلکه مدلول غیر مستقیم آنها (که همان معنای معمولی آنهاست) مورد نظر است. مثلاً در جمله «علی باور دارد که زمین می‌چرخد» عبارت «زمین می‌چرخد» به معنای معمولی آن اشاره دارد نه به مدلول معمولی آن، که در نظر فرگه صادق یا کاذب است. حال اگر بنا به عقیده دامت معانی الفاظ «زمین» و «X می‌چرخد» شیء باشد اشکالی که پیش می‌آید آن است که از ترکیب دو شیء در نظریه فرگه یک معنای واحد به دست نمی‌آید و لذا دامت مجبور می‌شود که به نظریه گنج روی آورد، و در این حالت معنای «X می‌چرخد» را تابعی بداند از معنای اسم خاص به معنای جمله «زمین می‌چرخد».

پس ملاحظه می‌کنیم که دامت دو تفسیر مختلف از معنای محمول ارائه می‌دهد تفسیری که آن را شیء می‌داند در جمله‌های معمولی و تفسیری که آن را تابع می‌داند در جمله‌های گرایشی. اما باید گفت نشانه‌ای در کلام فرگه برای تأیید سخن دامت ملاحظه نمی‌کنیم. اگر چه ممکن است به طور کلی تفاسیر متعددی از بحث معنا در نظریه فرگه وجود داشته باشد، به هر حال هر تفسیری که پذیرفته شود، در همه جا همان تفسیر به کار می‌رود نه اینکه در متنهای غیر گرایشی به یک نحو و در



متنهای گرایشی به نحوی دیگر. گذشته از این شخص فرگه تصریح دارد که همان معنای معمولی که در متن غیر گرایشی به کار می‌رود در متن گرایشی مورد ارجاع قرار می‌گیرد. لذا طبیعی به نظر می‌رسد که هر تفسیر و توجیهی که در یکی استفاده می‌شود، همان تفسیر و توجیه نیز در دیگری استفاده شود.

نظر کلمنت

به نظر کلمنت معنای عبارات تابعی در نظریه فرگه نه شیء است و نه تابع، بلکه هویتی است ناتمام در قلمرو معنی [۲۱]. در واقع کلمنت ناتمام بودن را اعم از تابع بودن می‌گیرد و می‌گوید هویتی ممکن است ناتمام باشد اما تابع نباشد. به عقیده وی در جایی که فرگه هویات را به شیء و تابع تقسیم کرده است، التفات وی به منطقی بوده که در صدد تأسیس آن بوده است (مفهوم نگاری) و به علت اینکه منطوق فرگه منطوق مصداقی^۱ است، پس معنای عبارات در این منطوق نقشی ندارند و لذا بحث تقسیم هویات به تابع و شیء، به نظر کلمنت، در مبحث الفاظ و مبحث مدلول مطرح است، نه در مبحث معنا.

کلمنت مدعی آن است که شواهد مهمی در آثار فرگه وجود دارد که می‌توان از آنها چنین استنباط کرد که منظور فرگه از غیر اشباع بودن معنای عبارات تابعی (یا محمول) چیزی غیر از غیر اشباع بودن تابع (یا مفهوم) است. کلمنت مدعی است که تفاوت مذکور به این گونه است که در مورد معنای محمول، اشباع نبودن به منزله آن است که آن معنادارای موضعی خالی است که باید با معنای یک اسم خاص پر شود، اما در مورد تابع (یا مفهوم) قضیه به صورت موضع خالی مطرح نمی‌شود (متأسفانه توضیحی را در مورد نحوه اشباع ناشدگی مفهوم از کلمنت ملاحظه نمی‌کنیم). سپس وی دو شاهد را از آثار منتشره پس از مرگ فرگه برای تفاوت در تفسیر غیر اشباع بودن مدلول نسبت به معنی می‌آورد:

1. Extensional



«تعابیر «اشباع ناشده» و «قابلیت اسناد»^۱ به نظر می‌رسد برای معنی مناسب‌تر است تا برای مدلول. با وجود این چیزی در مدلول باید باشد که با تعابیر فوق متناظر باشد، و من لفظ مناسب‌تری را سراغ ندارم» [۸].

«اگر جمله‌ای را تقسیم کنیم به اسم خاص و بقیه جمله، در این صورت بقیه جمله معنایی دارد که عبارت است از همان قسمت غیر اشباع از معنای جمله. اما مدلول این جزء را مفهوم می‌نامیم... مجازاً، می‌توانیم این مفهوم را نیز اشباع ناشده بنامیم. به عبارتی دیگر، می‌توانیم بگوییم که در ماهیت مفهوم انتساب به چیزی وجود دارد.» [۲۴].

متأسفانه کلمنت توضیح نمی‌دهد که دقیقاً منظور از ناتمام بودن معنای عبارت تابعی چیست. وی به همین مقدار اکتفا می‌کند که بگوید شاید به دلیل اینکه اختلاف بسیار اندکی بین ناتمام بودن معنا و غیر اشباع بودن تابع وجود دارد فرگه از توضیح آن خودداری کرده است. همچنین وی معتقد است که اگر قرار بود فرگه در نظام منطقی خود به معنای ناتمام عبارات تابعی اشاره‌ای کند آن اشاره را با استفاده از عبارات اشباع ناشده انجام می‌داد.

از سوی دیگر، کلمنت وجود معنایی را که تابع است^۲ اما در عین حال معنای عبارات تابعی محسوب نمی‌شود، ضروری می‌داند. وی در این باره می‌گوید:

«دیدگاه فرگه در مورد توابع این نتیجه را دارد که برای برقرار کردن تناظری مشخص بین شیئی با شیئی دیگر تابعی وجود دارد. به همین ترتیب برای هر معنای ناتمام، متناظر با آن، یک معنای تابعی وجود دارد. اما این مطلب مؤید آن نیست که معنای تابعی همان معنای ناتمام عباراتند، بلکه صرفاً این را می‌رساند که باید چنین معنایی‌ای وجود داشته باشند» [۲۱].

سر انجام کلمنت برای چنین معنای ناتمامی مثال می‌آورد. مثال وی مبتنی بر این است که در نظریه فرگه معنای یک عبارت مشتمل بر اطلاعاتی است که معرفی کننده مدلول آن عبارت است. حال اگر جمله «ارسطویک قلب دارد» را در نظر بگیریم و فرض کنیم معنای اسم خاص «ارسطو»

1. Predicative
2. Sense -function



عبارت باشد از: شاگرد افلاطون و معلم اسکندر، و از سوی دیگر، معنای جمله نیز باید حاوی اطلاعاتی باشد که مدلول جمله، یعنی صادق، را معرفی کند، در این صورت می‌توان گفت معنای جمله اطلاعات زیر را در خود دارد: ارزش آنکه شاگرد افلاطون و معلم اسکندر ماهیچه‌ای داشته باشد که خون را به رگها پمپ کند. حال معنای محمول «X یک قلب دارد» دارای اطلاعاتی است که طبعاً ناتمام است و آن را می‌توان با حذف اطلاعات مربوط به معنای اسم خاص از معنای جمله فوق به دست آورد. بدین ترتیب خواهیم داشت: ارزش آنکه () ماهیچه‌ای داشته باشد که خون را به رگها پمپ کند.

کلمنت معتقد است که تفسیرش از معنای عبارات تابعی با نظریه فرگه کاملاً سازگاری دارد. از یک سو این معنا ناتمام است، زیرا دارای اطلاعاتی است که خود آن اطلاعات نسبت به اطلاعاتی که در معنای کل یک جمله وجود دارد ناقص است و باید با اطلاعاتی که در معنای اسم خاص جمله است تکمیل شود. از سوی دیگر، اطلاعات مذکور جزئی^۱ از اطلاعاتی است که در معنای کل جمله است. پس معنای عبارت محمولی نیز جزئی از معنای کل جمله می‌تواند باشد.

نقد نظر کلمنت

۱. اگر چه منطق فرگه منطق محسداقی است، این امر به معنای این نیست که فرگه هیچ نقشی را برای معنای عبارات در منطق خویش قائل نیست. از نظر فرگه لفظ از طریق معناست که بر مدلولش دلالت می‌کند [۴]. نمی‌توان پذیرفت که وقتی فرگه از معنای عبارات سخن می‌گوید در حوزه منطقی که در صدد معرفی آن بوده، نباشد، بلکه بر عکس حتی وقتی که منطق خود را تبیین می‌کند باز به معنای عبارات پرداخته و از معنای اشباع شده و اشباع نشده نام می‌برد [۲۴]. از سوی دیگر، در نظریه فرگه گاه به معنای یک عبارت اشاره می‌شود، مانند جمله‌های گرایشی و در این حالت معنا به عنوان مدلول آن عبارت محسوب می‌شود. لذا قلمرو مدلول گاه می‌تواند

۱. The truth-value of pupil of Plato and teacher of Alexander's having a muscle that pumps blood through the arteries

۲. تأکید در اینجا و در سایر مواردی که به دنبال می‌آید از نگارنده است.



شامل قلمرو معنی نیز باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد نظر کلمنت چندان با نظر فرگه سازگار نیست.

افزودن هویتی به عنوان معنای الفاظ تابعی که در عین ناتمام بودن، تابع نیست توجیهی مناسب در نظریه فرگه ندارد. در آثار فرگه ملاحظه نمی‌کنیم که هویات اعم از اینکه در قلمرو لفظ، معنی یا مدلول باشند به سه قسم تقسیم شده باشند: هویات اشباع شده، هویات اشباع نشده و هویات اشباع نشده غیر تابع. اگر سخن کلمنت درست باشد، یعنی هر تابعی اشباع نشده است اما هر هویت اشباع نشده‌ای تابع نیست و به تعبیر دیگر اشباع ناشدگی اعم از تابع بودن باشد، در این صورت منطقاً باید پذیرفت که غیر تابع بودن نیز اعم از اشباع شدگی است^۱، یعنی هویتی می‌تواند شیء باشد در حالی که اشباع شده نیست و حال آنکه از خصوصیات اصلی شیء بودن در نظریه فرگه اشباع بودن است.

۲. کلمنت دو قول را از فرگه نقل می‌کند که به زعم وی از آنها می‌توان چنین استنباط کرد که غیر اشباع بودن در مورد معنای عبارات تابعی تفسیری غیر از غیر اشباع بودن در مورد مدلول دارد.

اما در مورد نقل قول اول باید گفت اولاً بحث اصلی فرگه انتخاب واژه‌هایی است برای خصوصیتی که در معنای محمول وجود دارد و مانند آن خصوصیت نیز به نحوی در مدلول محمول وجود دارد. ثانیاً به طور کلی بحث فرگه در این قسمت (که به صورت پاورقی آمده) مبهم است و معلوم نیست چرا تعابیر «اشباع نشده» و «قابلیت اسناد» برای معنای یک محمول را در مقایسه با مدلول آن محمول مناسب‌تر می‌داند. آیا به لحاظ این است که مفهوم از طریق معنای محمول معرفی می‌شود یا علت دیگری مورد نظر است معلوم نیست. در عین حال در همانجا از عسان می‌کند که چیزی متناظر با همان خصوصیت که در معنی است در مدلول هم هست و مشککش صرفاً



۱. وقتی بین «تابع بودن» و «اشباع نبودن» عموم و خصوص مطلق باشد، نسبت بین نقیض آنها نیز عموم و خصوص مطلق است با این تفاوت که اعم جای اخص را می‌گیرد و اخص جای اعم را.

در انتخاب واژه است. به هر حال از گفتار فرگه در آن پاورقی نمی‌توان قاطعانه حکم کرد که در نظریه فرگه دو تفسیر از غیر اشباع بودن وجود دارد.

اما در مورد نقل قول دومی که کلمنت از فرگه آورده است، به نظر ما بر داشت وی نادرست است و نمی‌توان از اینکه در آن نقل قول آمده است که به طور مجازی به مدلول محمول می‌گوییم اشباع نشده، نتیجه گرفت که منظور از اشباع ناشدگی در مورد مدلول چیزی است غیر از اشباع ناشدگی در مورد معنی. دلیل ما این است که گفتار فرگه در جایی است که وی در صدد استدلال بر وجود مدلول برای محمول جمله است. او از وجود مدلول برای کل جمله و اسم خاص استنباط می‌کند که بقیه جمله یعنی محمول، نیز باید مدلول داشته باشد که آن را «مفهوم» می‌نامد. اما در نقل قولی که کلمنت ذکر می‌کند پس از نقل دومین جمله نقطه چین آورده است. بساید گفت که فرگه در ادامه سخن خود به بحث مشهوری می‌پردازد که امروزه به «تناقض مفهوم» مشهور شده است. در گفتن اینکه یک محمول بر یک مفهوم دلالت دارد، الفاظ زبان دچار مشکل شده و یک تناقض به وجود می‌آید، زیرا مثلاً باید گفت: «مدلول محمول A^{*} یک مفهوم است». اما در نظریه فرگه عبارت «مدلول محمول A^{*}» که با ادات تعریف (the) شروع می‌شود اسم خاص بوده و مدلولش شیء است نه یک مفهوم. فرگه این مشکل را ناشی از ضعف زبان طبیعی دانسته و می‌گوید چاره‌ای نیست جز اینکه وقتی چنین سخنی گفتیم آن مشکل را مدنظر داشته باشیم و در اینجا است که می‌گوید گفتن اینکه مفهوم هویتی اشباع نشده است نیز توأم با مشکلی مشابه است و لذا مجازاً می‌گوییم اشباع نشده است، زیرا همین که بگوییم «مفهوم محمول A^{*} اشباع نشده است» عبارت «مفهوم محمول A^{*}» یک اسم خاص بوده و مدلولش شیء است و شیء هویتی اشباع شده است. در اینجا باید دقت کرد که فرگه کلمه «نیز» را به کار می‌برد، یعنی همان مشکلی که در نامیدن مدلول محمول به «مفهوم» در زبان طبیعی وجود داشت، در «غیر اشباع» نامیدن آن نیز وجود دارد. بنابراین، به نظر می‌رسد برداشت کلمنت از قید «مجازاً» که در عبارت فرگه است برداشتی نادرست باشد، یعنی فرگه در صدد آن نبوده است که معنای خاصی را از غیر اشباع بودن به مدلول محمول نسبت دهد.

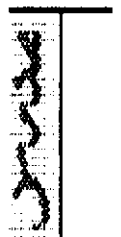
۳. به نظر عجیب می‌رسد که کلمنت وجود معنایی را که تابع است، ولی در عین حال معنای عبارات تابعی نیست، می‌پذیرد. به نظر می‌رسد وی به طریق یک بام و دو هوا رفتار کرده است، چون



تفسیر تابعی بودن معنای محمول را نمی‌پذیرد، پس معنای محمول در عین حالی که اشباع نشده است، تابع نیست. از سوی دیگر، چون در آثار متعددی از فرگه به جزئی از معنای جمله اشاره شده است که غیر اشباع بوده و نقش تابع بودن را دارد و با اشباع شدنش معنای کل جمله به دست می‌آید، لذا کلمنت در صدد طرح هویتی توأم با معنای محمول بر می‌آید که نقش تابع بودن را به آن بدهد، در عین حالی که خودش به عنوان معنای محمول محسوب نمی‌شود (به نظر می‌رسد وی ابایی ندارد از اینکه دائماً به انواع هویات در نظریه فرگه بیافزاید و بر خلاف تیغ اکام رفتار کند).

به هر حال به نظر ما توجیه کلمنت در این خصوص مستدل نیست. وی تشابهی را بین قلمرو مدلول و معنی برقرار می‌سازد و می‌گوید همان طور که در برقراری تناظر بین اشیاء در نظریه فرگه وجود تابع مطرح می‌شود (مثلاً در تناظر یک به یک کشورها و شهرهایی که پایتخت آنها هستند، تابع 'پایتخت' این تناظر را برقرار می‌سازد)، در برقراری تناظر بین معانی نیز وجود تابعی لازم است، مثلاً در تناظر یک به یک بین معنای اسم خاص و معنای جمله‌ای که آن اسم جزئی از آن است. اما باید توجه کرد که در قلمرو مدلول، این طور نیست که تناظر بین اشیاء چیزی باشد و تابع (یا مفهوم) چیزی دیگر، بلکه این دو یکی هستند و در واقع این تابع (یا مفهوم) است که نقش برقراری تناظر را ایفا می‌کند. اما کلمنت می‌خواهد در قلمرو معنی این دورا از هم تفکیک کند و تابعی را که بین معانی تناظر برقرار می‌سازد به عنوان معنای محمول تلقی نکند، یعنی این تناظر برقرار می‌شود اما نه با معنای محمولی که در جمله به کار می‌رود، بلکه با تابعی که معنای محمول نیست.

۴. اما در مورد مثالی که کلمنت ذکر می‌کند، به نظر ما آن مثال چندان منطبق بر ادعایی که می‌کند نیست. توضیح آنکه در جمله «ارسطو یک قلب دارد» وقتی که کلمنت از معنای اسم خاص «ارسطو» و معنای محمول «یک قلب دارد» صحبت می‌کند می‌گوید آن معنا باید حاوی اطلاعاتی در مورد مدلول آن الفاظ باشد. آنگاه وی بدرستی در مورد اسم خاص توصیفی را به کار می‌برد که معرف ارسطو است، یعنی شاگرد افلاطون و معلم اسکندر. اما وقتی نوبت به محمول می‌رسد اطلاعاتی را بیان می‌کند که معرف مفهوم می‌کند که مدلول محمول است نیست.



آنچه به عنوان معنای محمول ارائه می‌دهد حاوی اطلاعاتی است در مورد قلب که عبارت است از تلمبه‌ای که خون را به رگها پمپ می‌کند، در حالی که آنچه به عنوان محمول در مثال فوق مطرح است فعل «دارد» است و قلب در این مثال حکم مفعول آن فعل را دارد. آنچه که به ارسطو اسناد داده شده است در زندگی قلب است، در حالی که در مورد این مفهوم هیچ اطلاع و توصیفی را از کلمنت ملاحظه نمی‌کنیم، یعنی عبارتی را نمی‌یابیم که فعل «دارد» را توصیف و معرفی کرده باشد.

۲- نتیجه‌گیری

می‌توان مهمترین نظرات فرگه را در خصوص معنای محمول به قرار ذیل خلاصه کرد:

۱. معنای محمول اشباع نشده است.
 ۲. معنای محمول جزئی از معنای جمله‌ای است که در آن واقع شده است. همان طور که هر جزئی از جمله خبری جزئی از کل جمله است، معنای هر جزء نیز جزئی از معنای کل جمله است.
 ۳. نحوه معرفی نمایی مدلول مندرج در معنای عبارت است. پس معنای محمول مشتمل بر نحوه‌ای از معرفی نمایی مفهوم، به عنوان مدلول محمول، است.
- حال با توجه به نظرات فوق، هر کدام از تفاسیر موجود در مورد معنای محمول با مشکل روبه‌روست:

الف) اگر معنای محمول را تابعی بدانیم از معنای اسم خاصی که آن محمول را اشباع می‌کند به معنای جمله‌ای که از آن اسم خاص و آن محمول تشکیل شده است، در این صورت این تفسیر مزایا و معایبی خواهد داشت:

مزایای آن این است که اولاً با نظر ۱ سازگاری دارد. ثانیاً وحدت معنای جمله تضمین می‌شود. به عبارت دیگر، در این تفسیر معنای جمله صرفاً انضمام معانی اجزاء جمله نیست، بلکه با اشباع شدن معنای محمول با معنای اسم خاص معنایی حاصل می‌شود که اگر چه به نحوی می‌توان گفت مولود آنهاست، هویتی مستقل دارد و معنای محمول و اسم خاص از اجزاء آن محسوب نمی‌شوند.



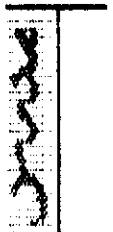
اما معایب این تفسیر آن است که با بعضی از اقوال فرگه که در قالب نظر ۲ مطرح شد سازگاری ندارد. همچنین دچار مشکلی است که دامت مطرح می‌کند، یعنی دانستن معنای جمله پیش از آنکه آن معنا با اشباع شدن معنای محمول با معنای اسم خاص به دست آید. از سوی دیگر، اگر معنای محمول یک تابع باشد معلوم نیست چگونه می‌تواند مشتمل بر نحوه‌ای از معرفی نمایی نسبت به مفهوم، که مدلول محمول است، باشد. زیرا معنا باید اشباع شده باشد تا نحوه‌ای از معرفی مدلول را دارا باشد، در حالی که خصوصیت تابع اشباع ناشدگی آن است.

ب) اگر معنای محمول را بدین گونه تفسیر کنیم که رابطه معنای محمول و معنای اسم خاص نسبت به معنای کل جمله رابطه جزء - کل است، در این صورت نیز تفسیر مذکور مزیت و معایبی دارد:

مزیت آن این است که با نظر ۲ مذکور سازگاری دارد. اما معایبش نیز این است که با نظر ۱ ناسازگار است، یعنی اگر معنای محمول تابعی از معنای اسم خاص به معنای جمله باشد در این صورت تابع و شناسه از/جزء مقدار تابع محسوب نمی‌شوند. علاوه بر این در تفسیر جزء - کل وحدت معنای جمله توجیهی نخواهد داشت، زیرا معنای کل جمله چیزی جز مجموعه معنای اجزاء نیست. همچنین همان مشکلی که در مورد تبیین نحوه معرفی نمایی در مورد معنای محمول ذکر شد در اینجا نیز قابل تکرار است.

راه حل دامت و کلمنت در برابر مشکلات فوق آن است که تفاسیر مختلفی را از غیر اشباع بودن معنای محمول ارائه داده‌اند. دامت می‌گوید منظور این نیست که خود معنای محمول غیر اشباع است بلکه منظور آن است که بفهمیم این معنا، معنای عبارتی است که آن عبارت غیر اشباع بوده و محمول است. (البته همان طور که ذکر شد این تفسیر چندان با ظاهر کلام فرگه سازگاری ندارد.) از سوی دیگر، کلمنت غیر اشباع بودن را اعم از تابع بودن می‌داند، یعنی می‌گوید می‌توان معنای محمول را هویتی دانست که غیر اشباع است، اما تابع نیست. اما این نیز با ظاهر کلام فرگه سازگاری ندارد.

شاید بتوان چنین گفت که فرگه از دو منظر به معنای محمول توجه کرده است. اگر رابطه منطقی آن با معنای سایر اجزاء جمله و کل جمله مورد نظرش بوده است، در این صورت سخن از غیر



اشباع بودن معنای محمول و وحدت معنای جمله به میان آورده است. اگر صرفاً توجه به روند فهم و ادراک مادر مورد معنای یک جمله داشته است و اینکه چگونه با فراهم آمدن تعداد محدودی الفاظ و عبارات در زبان می‌توان به تعداد غیر قابل شمارشی از معانی جمله‌ها دست یافت، در این صورت سخن از معنای اجزاء جمله و انضمام آنها آورده و حتی آن را به ساخته شدن یک ساختمان از انضمام آجرها و اجزایش تشبیه کرده است، لذا در این حالت به رابطه جزء-کل اشاره کرده است.

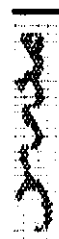
اما به هر حال، ملاحظه می‌کنیم دو دیدگاه مذکور در مواردی به دنبال هم و در یک متن آمده‌اند، علاوه بر اینکه هنوز تبیین مناسب برای اندراج نحوه معرفی‌نمایی مدلول در مورد محمول با مشکل روبه‌روست. بنابراین، به نظر می‌رسد با توجه به مطالب مذکور و نظرات متعارضی که از فرگه در این زمینه وجود دارد، مسأله تبیین سازگاران از معنای محمول در نظریه فرگه همچنان به عنوان یک مسأله باقی می‌ماند.

۳- منابع

- [1] Frege, Gottlob, "Function and concept", in *Translations from The Philosophical Writings of Gottlob Frege*, 3rd ed., P.T., Geach & M., Black (Eds.), Oxford, Basil Blackwell, 1952, pp.21-41.
- [2] Frege, Gottlob, 1893, *The Basic Laws of Arithmetic*, Vol.1, 2nd prt., Furth M. (Trans. & Ed.), US, University of California Press, 1964. p. 36.
- [3] Frege, Gottlob, "On Concept and Object", in *Translations from The Philosophical Writings of Gottlob Frege*, 3rd. ed., P.T., Geach & M., Black (Eds.), Oxford, Basil Blackwell, 1952, pp.42-55.
- [4] Frege, Gottlob, 1892, "On Sense and Reference", in *Translations from The Philosophical Writings of Gottlob Frege*, 3rd. ed., P. T., Geach & M., Black (Eds.) Oxford, Basil Blackwell, 1952, pp.56-78.
- [5] Frege, Gottlob, 1918, "Thought", in *Logical Investigations*, 1st. pub., (E.d.), P.T., Geach Trans. Geach P.T., New Haven, Yale University Press., 1977. pp. 1-30; reprinted as "The Thought: A Logical Inquiry" in *Philosophical Logic*, Trans. Quinton A.M. & M., 6th prt., P.F., Strawson (Ed.), Oxford, OUP., 1967. pp. 17-38; reprinted in *Essays on Frege*, 2nd. prt., (E.D.), Klemke (Ed.), US, University of Illinois Press., 1968, pp.6-7, 14-15, 36-507.



- [6] Marshall, William, "Frege's Theory of Functions and Objects", *The Philosophical Review*, No. 62, 1953, pp.90-374; reprinted in *Essays on Frege*, 2nd. prt., E. D., Klemke (Ed.), University of Illinois Press., 1968, pp.249-267.
- [7] Grassmann, Reinhard, *Reflections on Frege's Philosophy*, US., Northwestern University Press, 1969, p. 190, 227.
- [8] Frege, Gottlob, 1891-2, "Comments on Sinn and Bedeutung", in "Posthumous Writings", 1st prt., Hans Hermes, Friedrich Kambartel, Friedrich Kaulbach, Trans. Peter Long & Roger White, Basil Blackwell, Oxford, 1979, pp.118-125.
- [9] Frege, Gottlob, "Philosophical and Mathematical correspondence", 1st. pub., Gottfried Gabriel, Hans Hermes, Friedrich Kambartel, Christian Thiel, Albert Veraart (Eds.), Trans. Hans Kaal, Oxford, Basil Blackwell, 1980. P, 63, 255.
- [10] Furth, Montgomery, 1968, "Two Types of Denotation", in *Sense and Reference in Frege's Philosophy*, Vol. 3, 1st. prt., H., Sluga, (Ed.), US., Garland Publishing Inc., 1993, pp.14-15, 71-107.
- [11] Geach, P.T., "Review of Frege: Philosophy of Language", *Mind*, Vol. 85, 1976, pp 436-445.
- [12] Currie, Gregory, *Frege: An Introduction to His Philosophy*, Brighton, Sussex, Harvester Press., 1982. p. 87, 94.
- [13] Kluge, E.H.W., *The Metaphysics of Gottlob Frege, An Essay in Ontological Reconstruction*, Canada, Martinus Nijhoff Publishers, 1980. pp. 184-226.
- [14] Baker, G.P., & Hacker, P.M.S., *Frege: Logical Excavations*, 2nd. ed., Oxford, Basil Blackwell, 1984. pp.324-326.
- [15] Frege, Gottlob, 1904, "What is a Function", in *Translations from The Philosophical Writings of Gottlob Frege*, 3rd. ed., P.T. Geach & M., Black Oxford, Basil Blackwell, 1952, pp.13-14, 107-116.
- [16] Frege, Gottlob, 1897, "Logic", in *Posthumous Writings*, 1st prt. Hans Hermes, Friedrich Kambartel, Friedrich Kaulbach (Eds.), Trans. Peter Long & Roger White, Oxford, Basil Blackwell, 1979. pp.126-151.
- [17] Frege, Gottlob, 1914, "Logic in Mathematics", in *Posthumous Writings*, 1st prt., Hans Hermes, Friedrich Kambartel, Friedrich Kaulbach, (Eds.), Trans. Peter Long & Roger White, Oxford, Basil Blackwell, 1979. pp.203-250.
- [18] Frege, Gottlob, 1919, "Notes for Ludwig Darnstaedter", in *Posthumous Writings*, 1st prt., Hans Hermes, Friedrich Kambartel, Friedrich Kaulbach (Eds.), Trans. Peter Long & Roger White, Oxford, Basil Blackwell, 1979, pp.253-257.
- [19] Dummett, Michael, *The Interpretation of Frege's Philosophy*, 1st ed., US., HUP, 1981, pp. 265-270.
- [20] Diller, Antoni, "On the Sense of Unsaturated Expressions", *Philosophical Papers*, Vol.22, 1993. pp. 71-79.
- [21] Klement, Kevin C., "Frege and the logic of Sense and Reference", Routledge, 2002. <http://www.unix.oit.umass.edu/~klement/functionsense.html>. 2000, pp. 1-10, 66-76.
- [22] Dummett, Michael, *Frege: Philosophy of Language*, 2nd ed., London, Duckworth, 1973, pp. 291-294.



- [23] Frege, Gottlob, 1923, "*Compound Thoughts*", in *Logical Investigations*, 1st. pub., P.T., Geach (Ed.), Trans. R.H., Stoothoff, New Haven, Yale University Press., 1977, pp. 55-78; reprinted in *Essays on Frege*, 2nd. prt., (E.D.), Klemke, (Ed.), US., University of Illinois Press., 1968, pp. 59, 537-558.
- [24] Frege, Gottlob, 1906, "*Introduction to Logic*", in *Posthumous Writings*, 1st prt., Hans Hermes, Friedrich Kambartel, Friedrich Kaulbach, (Eds.) Trans. Peter Long & Roger White, Oxford, Basil Blackwell, 1979. pp. 185-196.



شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی